



احمد پوری

## چراغ راهنمایی ترجمه شعر

رابرت فراست وقتی می‌گوید شعر آن چیزی است که در ترجمه نابود می‌شود، حرف دل بسیاری را زده است اما شاید حتی خود او قادر به حل این تناقض نباشد که با ارائه چنین حکمی چگونه می‌شود حضور این همه برگردان از شعر در زبان‌های گوناگون را توجیه کرد. آیا واقعا همه اشعار برگشته به زبان دیگر اجسادی هستند که در عبور از تونل ترجمه جان از دست داده‌اند و ما با گورستانی از اشعار جان‌باخته روبرو هستیم؟

ظاهرا در صدور چنین حکم‌هایی احساسات و کم‌دقتی جای واقعیت را گرفته است. در این که هزاران بیت و قطعه شعر غیرقابل ترجمه را می‌توان در هر زبانی نشانه کرد شکی نیست اما تعمیم آن به کل اشعار و اصولا به مقوله شعر بیشتر کلی‌گویی است تا حکمی مستدل. کاربرد ویژه واژگان و حتی ساختار یک زبان در شعر که به قول معروف حاصل کار را «حادثه ای در زبان» می‌کند آن را بیشتر از نثر به زبان وابسته می‌کند. در مواجهه با زبانی دیگر کردن این وابستگی و ایجاد وابستگی دیگر در زبان و فرهنگی دیگر بسیار حساس خواهد بود، این جاست که اگر مترجم شعر به بایدها و نبایدها و یا به بیانی دیگر چراغ راهنمایی ترجمه توجه کند جایی برای مجادله باقی نخواهد ماند. به نظر من بیشتر مترجمینی که دست به ترجمه شعر زده‌اند به طور طبیعی با این علائم راهنمایی آشنا شده‌اند. این یادداشت که می‌توانست مفصل‌تر و غنی‌تر باشد صرفا تلاش برای جوابی سردستی به کسانی است که اعتقاد دارند ترجمه شعر را نابود می‌کند.

## چراغ قرمز ترجمه شعر:

اشعاری که به لحاظ بازی‌های زبانی و ادبی وابستگی زیادی به زبان مبدا دارند تن به ترجمه نمی‌دهند. این وابستگی می‌تواند صورت‌های گوناگون داشته باشد.

الف - جناس و ایهام و بازی با معانی مختلف یک واژه واحد:

از ننگ چه گویی که مرا نام ز ننگ است

وز نام چه گویی که مرا ننگ ز نام است

بازی زیبای حافظ در این بیت با دو واژه نام و ننگ که از نظر موسیقایی هم قرابت آشکاری دارند نمی‌تواند در زبانی دیگر بازآفرینی شود مگر این که مترجم به ترجمه مفهومی و یا به قولی معنایی آن بسنده کند که در این صورت حاصل کار چندان جذاب نخواهد بود. یا در قصیده معروف ایوان مدائن آن جا که خاقانی همه واژه‌های شطرنج را در یک بیت جمع کرده و از معنای دیگر این واژه‌ها نیز بهره برده است

از اسب پیاده شو بر نطع زمین رخ نه

زیر پی پیلش بین شهمات شده نعمان

هر کوششی برای ترجمه آن به زبان غیر فارسی به این دلیل روشن که آن زبان این واژه‌ها را به معنای جنبی که در فارسی هست ندارد، بیهوده خواهد بود.

یا مثلا راجر مگاف شاعر انگلیسی در این شعر بسیار کوتاهش به نام شعری علیه حکم اعدام میگوید:

I live in the capital

This is the punishment

بازی با معنای دیگر capital و punishment که در صورت بهم چسبیدن معنی حکم اعدام را خواهد داشت این شعر را غیر قابل ترجمه کرده است. نمونه‌های زیادی از این دست را می‌توان از زبان‌های دیگر ارائه داد

ب - ارجاعات فرهنگی و تاریخی که برای صاحبان زبان مبدا آشناست و نیاز به توضیح ندارد.

گر ز مسجد به خرابات شدم عیب مکن

مجلس وعظ دراز است و زمان خواهد شد

ماه شعبان منه از دست قدح کین خورشید

از نظر تا شب عید رمضان خواهد شد. (حافظ)

و یا

آن یار کزو گشت سر دار بلند

جرمش این بود که اسرار هویدا می‌کرد

که در مورد این بیت اخیر علاوه بر اشارات تاریخی، ایهام رندانه بلند بودن دار و سر بلند بودن آن هم به زیبایی بیت افزوده است. در چنین مواردی مترجم البته می تواند شعر را ترجمه کند و برای توضیح بیشتر پانویسی بر آن اضافه نماید اما شعر متنی تاریخی و علمی نیست که خونسردانه در حین خواندن آن را قطع کنی و به سراغ توضیحات بیشتر در پانویس بروی و بعد دوباره با استدلال آن پانویس سعی کنی از آن لذت ببری. شعر را باید لاجرم سر کشید و هر چه در این سرکشی اخلال ایجاد کند شعر را نابود کرده است. البته گاه در موارد بسیار نادر اگر نیاز به پانویس مختصری در باره یک نام باشد شاید لطمه چندان زیادی به ترجمه شعر نزند اما اگر مراد درج مقاله ای در باره یک بیت برای توجیه آن باشد به نظر من دنیای زیبای شعر را ویران خواهد کرد. مثالی دیگر می توان در این باره باز از «راجر مگاف» زد.

POSH

Where I live is posh

Sundays the lawns are mown

My neighbours drink papaya squash

Sushi is a favourite nosh

Each six-year-old has a mobile

Where I live is posh

.....

Appliances by Miele and Bosch

Sugar free on whole meal scone

My neighbours drink papaya squash

Were I live is posh

این شعر ارجاعات فرهنگی بسیار آشنا برای یک انگلیسی دارد «چمن زدن یکشنبه ها و خوردن سوشی (یک غذای ژاپنی اشرافی و گران قیمت)، داشتن موبایل برای بچه ها ...». این است که او در سر تا سر شعر از طنز گزنده و زیبای مگاف لبخندی بر لبش می نشیند و بدون نیاز به هیچ توضیحی از آن لذت می برد و چه بسا آن را به سادگی به خاطر می سپارد. اما برای خواننده مثلا ایرانی برای هر بند آن باید توضیح و پانویس ارائه کرد.

پ - وابستگی موسیقایی شعر

گاه شاعر در پی آفریدن نوعی موسیقی به واسطه واژه هاست که در آن موسیقی دست بالا را دارد و واژه ها همه کمر به ایجاد آن بسته اند و خود از اهمیت معنایی کمتری برخوردارند.

( حتی گاه برهنه از معنی می شوند. )

خواجه بیا ، خواجه بیا ، خواجه نگه دار بیا

دفع مده ، دفع مده ، ای شه عیار بیا

روز تویی ، روزه تویی ، حاصل دربوزه تویی

آب تویی ، کوزه تویی ، آب ده این بار مرا

در این بیتها و غزلیات بسیاری از این دست در کارهای مولوی چگونه می شود این حلاوت را که صرفا از موسیقی برمی خیزد در قالب زبان دیگر آفرید. در این اشعار، واژگان مانند نُت‌هایی هستند که برای قطعات موسیقی سماع به کار می‌روند. با خواندن این اشعار می توان رقصید و سماع کرد. حال مترجم اگر قصد برگرداندن این اشعار را داشته باشد اولاً باید سراغ فرهنگ‌هایی برود که در آن‌ها سماع وجود دارد و در ثانی باید در محدوده واژگان آن زبان سراغ آن واژه‌ها برود که با کنار هم نشستن، این موسیقی را ایجاد می کنند که این کار تقریباً غیر ممکن است.

### چراغ زرد ترجمه شعر

گاه اشعاری هستند که با کوشش بیشتر و ابتکار و ذوق می توان با اندک فاصله گرفتن از زبان مبدا آن را به زبان مقصد برگرداند. این بیشتر در مورد شعرهایی صادق است که تکیه به نظام اوزانی جا افتاده در زبان مبدا کرده اند و مترجم با در نظر گرفتن شباهت‌ها در زبان مقصد، آن را در قالب نظام وزنی دیگری می‌ریزد. در این موارد با توجه به آشنایی پیشین و جا افتاده این اوزان در ذهن مخاطب خطر بومی شدن و رنگ و بوی شدید زبان مقصد گرفتن برای شعر وجود دارد. برای مثال اگر شعری را از لرد بایرون و یا شلی و شکسپیر که به طور کامل در قالب های وزنی و سننتی شعر انگلیسی ریخته شده‌اند بخواهیم در قالب‌های وزنی شعر کلاسیک خودمان یعنی نظام عروضی بریزیم نخستین خطر، رنگ و بوی ایرانی دادن به این شعرهاست چرا که نظام عروضی با سابقه نزدیک به هزار سال در شعر فارسی چنان با اشعار در قالب‌هایش یکی شده که هر کلامی در قالب آن‌ها بلافاصله ارجاع به حال و هوا و رنگ و بوی شعر ایرانی خواهد داشت. سابق بر این بزرگانی چون ملک الشعرا بهار و تقی زاده و دیگران اشعاری را از زبان‌های فرانسه و روسی به فارسی برگرداندند که اگر نام شاعر بر بالای این اشعار نبود می‌شد آن‌ها را با شعر فرخی و یا دقیقی و عنصری اشتباه گرفت.

برگرداندن این نوع اشعار باید با وسواس بیشتری انجام شود ( البته اگر مترجم قصد داشته

Married on Wednesday  
 Took ill on Thursday  
 Worse on Friday  
 Died on Saturday  
 Buried on Sunday  
 This was the end of Solomon Grundy

ترجمه :

نادر بی جنبه  
 دنیا او مد شنبه  
 ختنه شد یکشنبه  
 داماد شد دوشنبه  
 مریض شد سه شنبه  
 بدتر شد چهارشنبه  
 مرحوم شد پنجشنبه  
 دفن شد جمعه  
 این بود پایان کار نادر بی جنبه

البته در چراغ زرد ترجمه شعر حرف و حدیث بسیار مفصل تری است که مثلاً چه اصراری هست که حتی این خطر کوچک را هم کرد و دست به تعبیرات غیر مجاز در شعر زد. چون در واقع هر گونه محدودشدن به وزنی که تمهیدات ویژه خود را دارد دست مترجم را برای برگرداندن وفادارانه خواهد بست. اما به نظر من اگر شعر آسیب کمتری ببیند می شود خطر کرد و آن را برگرداند.

پیش از پرداختن به چراغ سبز باید بگویم که موانع قرمز و زرد شعر به مواردی که اشاره کردم محدود نمی شود. موانع ریزتر و متنوعی هم وجود دارد که پرداختن به همه آنها در حوصله این یادداشت نیست. سرتیترهای بالا عامه ترین و کلی ترین بودند.

### چراغ سبز

هر شعری که عاری از قیود یاد شده در زبان مبدا باشد تن به ترجمه خواهد داد و این جاست که مترجم پس از این که مهر قابل ترجمه شدن را بر آن زد، کار دشوار او آغاز

باشد در زبان مقصد نیز از وزنی آهنگین و کلاسیک پیروی کند). در این زمینه گاه نمونه های موفقی داشته ایم که می توان به ترجمه « حکایت های کنتربری » اثر جفری چاسر به قلم آقای علیرضا مهدی پور اشاره کرد. حال و هوای شعر چاسر و داستانگویی او همخوانی قابل قبولی با شکل روایی مثنوی در شعر فارسی دارد. این است که مهدی پور با تلاشی قابل ستایش تا حد زیادی در برگردان آن که از زبان چاسری و انگلیسی امروزی است، موفق بوده است.

نمونه :

When that Aprill with his shoures soote  
 the droghte of March hath perced to the roote  
 And bathed every veyne in swich licour  
 of which vertu engendered is the flour  
 whan Zephiru eek with his sweete breeth  
 Inspired hath in every holt and heath.

با بهاران باز فروردین و باران چون رسید  
 خشکی اسفند رفت و سبزه از بن بر دمید  
 آب باران چون که نازل شد بر آوند نبات  
 کرد آن را باردار از فیض و نیروی حیات  
 از مسیحایی دمش باد صبا در بیشه ها  
 زنده گردانید برگ و بن به شاخ و ریشه ها

یا مثلاً در شعر عامیانه Solomon Grundy که در ذهن بسیاری از انگلیسی زبان هاست و آن را برای بچه ها می خوانند، می توان با جایگزین کردن نام Grundy که هم قافیه است با روزهای هفته انگلیسی با نامی فارسی که آن هم چنین ویژگی دارد، شعر را به نحوی ترجمه کرد که با آسیب مختصری بازسازی شود و همان وظیفه را که سرگرم کردن کودکان و ایجاد طنز آشنای آن هاست به دوش کشد.

Solomon Grundy  
 Born on Monday  
 Christened on Tuesday

خواهد شد. ناقدان و متخصصین ادبیات در این زمینه بسیار گفته اند. یک مراجعه سریع از طریق موتور جستجوی گوگل در اینترنت و تایپ Translatability of poetry کوهی از مقالات، نظرها و کتاب‌ها را در مقابل ما قرار خواهد داد که اغلب به ظرائف و دشواری‌های این کار پرداخته‌اند. اما یک نکته را نباید از نظر دور کرد که ترجمه شعر با تمامی خصلت فن بودن‌اش نیاز به ذوق دارد که مترجم باید بدون این که تنها به توصیه‌های ناقدان بپردازد، خود به طور غریزی و طبیعی روح شعر را بیابد و با وسواس و امانت‌داری کامل آن را در قالب زبانی دیگر بریزد چرا که روح در شعراصل است و تنها آن است که تکان‌مان می‌دهد و تاثیر روی‌مان می‌گذارد. حال این روح چیست و چگونه می‌شود به آن دست یافت خود حدیثی است که شاید به تقریر و بیان نتوان از آن دم زد. همین. ❏